

هاله معنایی واژه یا مفهوم گناه

در ذهن و زبان فروغ فرخزاد

حورا یاوری

برگرفته از **سنگ**، شماره 12، بهار 1380
نقل این جستار بدون اجازه کتبی خانم دکتر حورا یاوری یا فصلنامه سنگ در مطبوعات
اینترنتی و چاپی جایز نیست

و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور# اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد# آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند# و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته به خورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد# آن گاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگ های انجیر به هم دوخته سترها برای خویشان ساختند# و آواز خداوند خدا را شنیدند... (و) خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند# و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت کجا هستی# گفت چون آواز ترا در باغ شنیدم ترسان گشتم، زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم# گفت چه کسی ترا آگاهانید که عریانی، آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی#
(سفر پیدایش، باب دوم، 16، 17، 35، و باب سوم 6، 6، 8، 9، 10، 11)

از آن درخت بخوردند و عورت هایشان به ایشان نمودار شد و بنا کردند که از برگ های بهشت به خودشان بچسبانند...#
(قرآن، سوره طه، 121)

نوشته زیر حاصل تأملی است در وزن، ارزش، طنین، و هاله معنایی واژه یا مفهوم گناه در ذهن و زبان فرخزاد، و پیوند آن با هاله معنایی همین مفهوم در شبکه دلالت‌های فرهنگی، مذهبی و اجتماعی

فروغ فرخزاد در دی‌ماه 1313 به دنیا می‌آید و در بهمن‌ماه 1345 می‌میرد. دوران شعرسرایی او، هم‌چنان که بسیاری از پژوهندگان آثارش اشاره کرده‌اند، به دو مرحله متمایز از هم و پیوسته به هم تقسیم می‌شود. در دوره نخست سه مجموعه شعر از فرخزاد منتشر می‌شود، اسیر در سال 1331 با 44 شعر، دیوار در سال 1335 با 25 شعر و عصیان در سال 1336 با 17 شعر. دومین دوره شعرسرایی فرخزاد با انتشار تولدی دیگر در سال 1342 آغاز می‌شود، و با انتشار ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد در سال 1345، که سال مرگ او هم هست، به پایان می‌رسد. شعر فرخزاد از نظر بخش شدن به دو دوره از هم جدا و به هم پیوسته در میان شاعران هم‌روزگار خودش ممتاز و یگانه است. نام‌هایی که فروغ فرخزاد برای مجموعه‌های شعرش برمی‌گزیند نیز این گسستگی و پیوستگی همزمان را به روشنی نشان می‌دهد. نوشته زیر حاصل تأملی است در وزن، ارزش، طنین، و هاله معنایی واژه یا مفهوم گناه در ذهن و زبان فرخزاد، و پیوند آن با هاله معنایی همین مفهوم در شبکه دلالت‌های فرهنگی، مذهبی و اجتماعی، و از نظر کلیدواژه‌ها و کلمه‌های بسامدی استوار است بر نمودارهایی که محمد حقوقی در کتاب شعر زمان ما 4 برای این دو دوره از شعرسرایی فرخزاد تنظیم کرده است. بازنگری کلیدواژه گناه و واژه‌های هم‌نشین آن در فرهنگ واژگان فرخزاد دوران شعرسرایی او را از نظر همسویی یا ناهمسویی با هنجارهای مذهبی و اخلاقی و داوری‌های استوار بر این هنجارها، و هم‌چنین زبان برهنه یا پوشیده‌ای که در بیان رویداد عشق و آمیختگی به کار می‌گیرد، نیز به دو دوره که مراحل به هم پیوسته یک روند تحولی را نشان می‌دهند، بخش می‌کند.

دوران گناهکاری او و برهنه‌زبانی او در بازگویی رویدادهای آلوده به "گناه" که، هم‌چنان که خواهیم دید، با هم‌زبانی او با هنجارهای کیفر و پاداش در فرهنگ ما، از یک سو، و با عصیان و شوریدن او بر دیوارهای سربرکشیده از این داوری، از سوی دیگر، هم‌زمان است.

دوران دستیابیش به معیارها و موازین دیگری در داوری گناه و گناهکاری که رویداد عشق را در ذهن و زبان او از تک‌معنایی گناه و بیگناهی می‌رهاند، زبانش را در بیان رویداد عشق و آمیختگی در پرده‌ای از ابهام و چندمعنایی می‌پوشاند، و راه شعر و زندگی‌اش را به ساحت بیگناهی و پارسایی شاعرانه و فضایی رهیده از ارزش‌گزاری و داوری در درون همین فرهنگ هموار می‌کند.

ریشه زبانی که خواست‌ها، غرایز، و کشش‌ها به آن سخن می‌گویند از زبان که شبکه "نه" ها و "آری" های اخلاقی و مذهبی و اجتماعی بر آن استوار است جدا نیست. "نه" ها، صورت سرکوب شده و دگرذیسی پذیرفته خواست‌ها و کشش‌های زیستی جسم‌اند که راه را بر ارضای همان خواست‌ها و کشش‌ها سد می‌کنند. اما، خواست‌ها و غرایز واپس‌رانده در سیر جابه‌جایی و دگرشوندگی از میان نمی‌روند، بلکه با نیروهای سرکوب‌کننده کنار می‌آیند و به نمایندگی آن‌ها در درون ساختار روان در جایگاه قانون و مذهب و اخلاق می‌نشینند و پاسدار ارزش‌ها و سنت‌های آن می‌شوند. این نیروهای سرکوب‌شده، که خود نقش سرکوبگر را به‌عهده می‌گیرند، بنا به سرشتشان، که همان سرشت خواست‌ها و غرایز است، از چون و چرا خوششان نمی‌آید و حرفشان یکی است. گناهکاران، یعنی کسانی که از فرمان این "آری" جوینان "نه" شنوده سرمی‌پیچند و از خط قرمز ممنوعیت‌های اخلاقی و مذهبی عبور می‌کنند، در نبردی دو سویه درگیر می‌شوند. هم با سویه بیرونی شده این نیروهای سرکوب‌کننده گلاویز می‌شوند و هم با سویه درونی شده آن کشتی می‌گیرند. هم با دیگریانی که در پاسداری از اخلاق و قانون و مذهب زبان نکوهش بر آنان برمی‌کشایند درمی‌افتند، و هم سرافکننده و بیمناک از گناهان رفته در برابر سویه درونی شده ارزش‌ها و سنت‌های اخلاقی و مذهبی زانو می‌زنند و بخشش و آمرزش تمنا می‌کنند. هرچه نظام گناه و کیفر در فرهنگ و اجتماعی چون و چرا ناپذیرتر باشد، این داور درونی هم سختگیرتر و سخت‌جان‌تر می‌شود. مثالی که فروید در این موارد می‌زند داور درونی سختگیر و عبوس قدیسین است که حدیث کشش زورآور اما سرکوب شده این پرهیزگاران را به ارتکاب گناه به گوش دیگران می‌رساند، کششی که داور درونی ریشه‌های آن را به روشنی می‌بیند و قدیسین در پوشیده‌داری آن همیشه شکست می‌خورند. از دیدگاه قدیسینی که در درون ساختارهای مذهبی بالیده‌اند این کشش از چشم پروردگار نیز پنهان نمی‌ماند. دست‌آمرزش‌جوی این گناه‌ناکردگان آرزومند گناه، روز و شب گوشه و کنار آسمان را می‌کاود و کشش چاره‌ناپذیرشان به گناه دروازه‌های زبانشان را بروی همه واژه‌هایی که به گناه و بخشش و آمرزش پیوند می‌خورد برمی‌کشاید. (3)

جمع واژه های بسامدی در سه مجموعه دوره اول

شماره	بسامد	اسیر	دیوار	عصیان	جمع	شماره	بسامد	اسیر	دیوار	عصیان	جمع
1	شب و تاریکی	95	35	20	150	7	امید	25	10	10	45
2	دل و قلب	75	35	20	130	8	گناه	20	15	8	43
3	عشق	75	25	20	120	9	زندان و قفس	25	2	12	39
4	بوسه	40	15	10	65	10	آغوش	25	5	7	37
5	خدا	15	10	35	60	11	حسرت	20	10	2	32
6	گور و مرگ	20	10	20	50	12	هوس	20	3	1	24
13	دست	10	5	1	16	14	پنجره	10	1	1	12

نمودار: سنگ. استفاده از نمودار بدون ذکر ماخذ جایز نیست

فضای شعر فروغ فرخزاد، در نخستین دوره شعرسرایش، این چنین فضایی است. هم آکنده است از کششی چاره‌ناپذیر به سوی گناه، و هم آینه‌ای است که فضای آن را چهره دژم و سگرمه‌های درهم یک داور درونی کدر کرده است. گذشته از ساختار زبانی شعر فروغ در این سال‌ها، که از گوشه و کنار آن ناله یک گناهکار لرزان از خشم خدا و بیمناک از آتش دوزخ به گوش می‌رسد، باید به شعرها و قطعه‌هایی اشاره کرد که فروغ از کتاب‌های مذهبی و شاعرانی چون حافظ، خیام و گوته و میلتون برمی‌گیرد و به سرآغاز نخستین دفترهای شعرش می‌افزاید. میان لایه‌های زیرین معنایی این شعرها و قطعه‌های افزوده و بسیاری از شعرهای فروغ در این دوره، که از گناه و دوزخ و رسوایی می‌گویند و به برخی

از آن‌ها اشاره‌ای خواهیم کرد، نزدیکی و پیوندی ژرف هست. در جهان زبانی این دوره از شعرسرایی فروغ واژه و رویداد عشق در زنجیره به هم پیوسته‌ای از لایه‌ها و بارهای معنایی از سویی به هوس و گناه و از سویی دیگر به گور و مرگ و زندان پیوند می‌خورد. محمد حقوقی درباره واژه‌های بسامدی نخستین دوره شعرسرایی فرخزاد چنین می‌نویسد: "شعرهای فروغ در سه دیوان نخستین، ... که تموج و تلاطم احساسات زنی یگانه، منفرد، و معترض در آن غلبه دارد، متضمن چهارده واژه بسامدی است که در حقیقت کلمات کلیدی شعر اوست." (4)

هم‌چنان که در این نمودار می‌بینیم واژه گناه در نخستین دوره شعرسرایی فروغ 43 بار تکرار می‌شود. بازنگری شعرهای این سه مجموعه نشان می‌دهد که پدیداری واژه گناه در این سه مجموعه هم تابع یک سیر نزولی به ترتیب سال انتشار هر مجموعه است، و هم، از یک الگوی تکرارشونده پیروی می‌کند. از یک سو، با واژه‌هایی چون آغوش و حسرت و هوس همنشین است که در شعرهای این دوره به ترتیب 37 بار، 32 بار، و 24 بار تکرار می‌شود، و از سویی دیگر، واژه‌هایی چون خدا (60 بار)، گور و مرگ، (50 بار)، و زندان و قفس (39 بار) را به دنبال می‌آورد. بسیاری از شعرهای این دوره، مثل "هرجایی" و "اسیر" و "عصیان" از دفتر اسیر، "گناه" و بسیاری شعرهای دیگر از دفتر دیوار و "عصیانی" های دفتر عصیان که نام فروغ "ناپدار و سست و گنه‌کار" و "شاهد خلوت بیگانگان و ساقی محفل سرمستان" را از زبان خود او بر سر زبان دیگران می‌اندازد، نمونه‌های گویایی از این پیوند و همنشینی به دست می‌دهد. بد نیست به شعر "دیو شب"، از دفتر اسیر، که بانگ صدای هر دو داور درونی و بیرونی، همزمان، در آن طنین‌انداز است و بنیان داوری فرخزاد را نسبت به خودش، و به سخن دیگر آشتی‌ناپذیری داور درونی او را، نشان می‌دهد، نگاهی بیندازیم. شعر با لالایی فرخزاد برای پسرش "کامی" آغاز می‌شود. در بافت آوایی این لالایی از واژه‌های نرم و آهنگین نشانی نیست. فضای شعر را نعره‌های دیو شب، که گناهکاری مادر آلوده‌دامن را می‌نکوهد، و ناله‌های فروغ، که پژواک این نکوهش‌هاست، پر کرده است.

لای لای ای پسر کوچک من
دیده بر بند که شب آمده است
دیده بر بند که این دیو سیاه
خون به کف، خنده به لب آمده است...

شیشه پنجره‌ها می‌لرزد
تا که او نعره زنان می‌آید
بانگ سر داده که کو آن کودک
گوش کن پنجه به در می‌ساید

نه، برو دور شو، ای بدسیرت
دور شو، از رخ تو بیزارم
کی توانی بر بایش ز من
تا که من در بر او بیدارم

ناگهان خامشی خانه شکست
دیو شب بانگ بر آورد که آه
بس کن ای زن که نترسم از تو
دامت رنگ گناه است، گناه

دیوم اما تو ز من دیوتری
مادر و دامن ننگ آلوده
آه، بردار سرش از دامن
طفلك پاک کجا آسوده

بانگ می‌میرد و در آتش درد
می‌گدازد دل چون آهن من
می‌کنم ناله که کامی، کامی
آه بردار سر از دامن من

"دیو شب"، اسیر (5)

نگاهی بر جهان زبانی این شعرها و برابر نهادن آن با زبانی که مثلاً محمد حسین شهریار در داوری شعر و زندگی فرخزاد به کار می‌گیرد هم‌جهانی و هم‌زبانی فرخزاد را با شهریار (و داوران دیگر) در این سال‌ها به روشنی نشان می‌دهد. "فروغ اولش از من تقلید می‌کرد. او

روحاً شاعر بود. اما خرابش کردند. هم اخلاقش را خراب کردند و هم شعرش را..."(6) فرخزاد و شهریار، اگرچه این یکی گناهکار و آن یکی داور گناه آن دیگری، هر دو، به یک زبان سخن می‌گویند هر دو در داوری عشق و آمیزش جسم‌ها واژه‌های یکسان به کار می‌گیرند، هر دو فضای عشق را به تیرگی و زنگار گناه می‌آلاینند، و هر دو، از نظر نظام ارزش‌گذاری‌های اخلاقی و مذهبی در یک جهان زندگی می‌کنند. از این نظر میان فرخزاد که بر معناها و هنجارهای مذهبی و اجتماعی می‌شورد و شهریار که یکی از بیشمار پاسداران این معناها و ارزش‌هاست و شاید هم یکی از مهربان‌ترین آن‌ها تفاوتی نیست. به سخن دیگر در فضای شعرهای نخستین دوره شعرسرایی فرخزاد صدای دو داور چون و چراناپذیر همزمان طنین‌انداز است. درست در همان لحظه‌ای که فرخزاد از خط قرمز ممنوعیت‌های مذهبی و اخلاقی عبور می‌کند، صدای داور درونش در ژرفنایی‌ترین لایه‌های ذهنش می‌پیچد و هم‌آوا با بانگ زنهاردنده داور بیرونی کوس رسوایش را بر فراز بام‌ها به صدا می‌آورد. فرخزاد که در درون دیوارهای دو جداره این زندان اسیر است همزبان با نکوهندگان زندگی و شعرش از گناه و آلودگی می‌گوید، واژه عشق را به هم‌نشینی واژه‌هایی چون مرگ و گور و زندان ناگزیر می‌کند، و باران سرزنش و نکوهش را بر خویش فرو می‌بارد. دست آمرزشجوی فرخزاد در این سال‌ها دامن آسمان و "خدای قادر بی‌همتا" را رها نمی‌کند.

از تنگنای محبس تاریکی
از منجلاب تیره این دنیا
بانگ پر از نیاز مرا بشنو
آه ای خدای قادر بی‌همتا
یکدم ز گرد پیکر من بشکاف
بشکاف این حجاب سیاهی را
شاید درون سینه من بینی
این مایه گناه و تباهی را...

آه ای خدا چگونه ترا گویم
کز جسم خویش خسته و بیزارم
هر شب بر آستان تو با حسرت
گویی امید جسم دگر دارم...

دیوار، دومین دفتر شعر فرخزاد در سال 1335 منتشر می‌شود. در دیوار برخلاف اسیر، که در فضای آن تنها ناله‌های فروغ گناهکار و نهیب خدای کیفردهنده طنین‌انداز است، ابلیس دگراندیش هم با حرف‌ها و معیارهای تازه‌اش پا به میدان می‌گذارد، و با صدایی سربرکشیده از انتهای دالان تاریخ، از آن جایی که گناه از آن آغاز می‌شود، گناه را به صورت تازه‌ای تعریف می‌کند و به جای به گناه آلودن می و مستی و عاشقی زبان به ستایش آن‌ها برمی‌گشاید. در شعر "پاسخ" از همین دفتر فرخزاد واژه‌ها و مفاهیم جاافتاده ادب عارفانه فارسی، مثل شیخ، زاهدان سیه دامن، جامه تقوی، زاهدان سیه‌کار خرقه‌پوش، و طعنه زاهد را به وام می‌گیرد، و در ادامه همین سنت آشنای ادبی پیشانی سیاه از داغ گناه خودش را به جای پیشانی زاهدانی که داغ مهر نماز از سر ریا بر آن نقش است در پیشگاه خدا که، این‌بار به جای قهر و خشم، از سر لطف و صفا به گناهکاران لبخند می‌زند، به زمین می‌ساید، و به فضای آشنای ادب کلاسیک فارسی، که در آن عاشقان گناهکار از زاهدان پرهیزگار به خدا نزدیک‌ترند و به مهر او امیدوارتر، گام می‌گذارد.

بر روی ما نگاه خدا خنده می‌زند
هرچند ره به ساحل لطفش نبرده‌ایم
زیرا چو زاهدان سیه‌کار خرقه‌پوش

پنهان ز دیدگان خدا می نخورده‌ایم...

ما را چه غم که شیخ شبی در میان جمع
بر رویمان ببست به شادی در بهشت
او می‌گشاید... او که به لطف و صفای خویش
گویی که خاک طینت ما را زغم سرشت...

ماییم، ما که طعنه زاهد شنیده‌ایم
ماییم... ما که جامه تقوی دریده‌ایم
زیرا درون جامه به جز پیکر فریب
زین هادیان راه حقیقت ندیده‌ایم

بگذار تا به طعنه بگویند مردمان در گوش
هم حکایت عشق مدام ما
هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوام ما

"پاسخ"، دیوار (8)

در مقدمه این دفتر قطعه‌ای نیز از بهشت گمشده میلتون نقل شده است. در این قطعه، هم چنان که در روان فرخزاد در آن سال‌ها، پلیدی و نیکی، روشنی و تاریکی، و خدا و شیطان در نبردی پایان‌ناپذیر با هم گلاویزند.

"... تو ای بدی و پلیدی، به جای خوبی و خیر جایگزین باش. زیرا چون تو با منی، قلمرو آفرینش را با یزدان دو بخش خواهم کرد و من بر نیمی از آن فرمانروایی خواهم داشت. شاید از آن نیم که خاص پروردگار است، بخشی نیز بهره من گردد، که این چنین خواهد شد و دیری نمی‌پاید که این جهان نو، و این آدمیان بر تسلط من آگاهی خواهند یافت."

در آخرین سال‌های این دوره است که فروغ "عصیانی" هایش را می‌سراید و سومین دفتر شعرش را با همین نام منتشر می‌کند. "عصیانی"‌های فروغ حدیث گام برداشتن‌های بیم‌آلوده

او را به سوی رودرویی با همه آنچه شیطانی و همه آنچه خدایی است روایت می‌کند، و به اعترافات در تعریف کلاسیک آن نزدیک می‌شود. (9) در مجموعه عصیان یک تکه از تورات، کتاب مزامیر دعای موسی نزد خداوند یک تکه از انجیل، کتاب مراثنی ارمیا، باب سوم، و یک تکه از قرآن، سوره قمر نقل شده که لایه‌های ژرف معنایی آن‌ها به سه شعر نخست این کتاب "عصیان بندگی"، "عصیان خدایی" و "عصیان خدا" پیوند خورد. (10) "عصیانی" ها، اگر واژه‌ها و مفاهیم را از خود فرخزاد به وام بگیریم، داستان گوسپندی سرگردان در میان گله‌ای است که چوپانش، می زده، در گوشه‌ای آرمیده و گله را به شیطان، که خود آفریده بی‌اختیاری بیش نیست، وانهاد تا در دام وسوسه‌ها فرو افتد، در آتش هوس‌ها بسوزد، و در کام برگشوده مارهای زهرآگین دوزخ کیفر ببیند. فرخزاد در عصیانی‌ها، همچنان که با نمونه‌های آن در ادب عارفانه کلاسیک فارسی آشنا هستیم، بی‌آن که به انکار خدا برخیزد زبان نکوهش بر او می‌گشاید.

آفریدی تو خود این شیطان ملعون را
عاصیش کردی و او را سوی ما راندی
این تو بودی، این تو بودی کز یکی شعله
دیوی این سان ساختی، در راه بنشاندی

در کنار چشمه‌های سلسبیل
تو ما نمی‌خواهیم آن خواب طلایی را
سایه‌های سدر و طوبی ز آن خوبان باد
بر تو بخشیدیم این لطف خدایی را

ما در این جا خاک پای باده و معشوق
ناممان میخوارگان رانده رسوا
تو در آن دنیا می و معشوق می‌بخشی
مؤمنان بیگناه پارسا خو را...

"عصیان بندگی" عصیان (1)

فرخزاد در این شعرها - به زبان خودش - راز سرگردانی یک روح عاصی را در جستجوی بی‌سرانجام و تلاشی گنگ، در جاده‌ای ظلمانی و خالی از آتش برافروخته بر قله طور، به گوش خدایی می‌رساند که خلق را ریسمان برگردن در کوره راه عمر می‌دواند، و همان پرسش کفرآلود آشنا را یک بار دیگر با خدا در میان می‌گذارد "گر تو با ما بودی و مهر تو با ما بود، هیچ شیطان را به ما مهری و راهی بود؟" "عصیانی" ها، هم چنین، قصه اشک‌هایی است که فرخزاد بر سیه‌روزی شیطان می‌ریزد، بنده برگزیده ای که، درست مثل خود او، بندهای سرنوشت تیره بر پایش پیچیده است، و در جدالی نابرابر در چنگال نیرویی که توان مقابله با آن را ندارد اسیر است. در عصیانی‌ها بندی هست که در آن همسخنی فرخزاد با شیطان در آن سال‌ها، و گوش سپاریش به روایت اندوهگینی که از زندگی و سرنوشتش می‌دهد به روشنی باز تافته است.

ای بسا شب‌ها که من با او در آن ظلمت
 اشک باریدم، پایی اشک باریدم
 ای بسا شب‌ها که من لب‌های شیطان را
 چون ز گفتن مانده بود، آرام بوسیدم
 "عصیان بندگی 12"

جمع واژه‌های بسامدی در دوره دوم شعر فروغ فرخزاد

شماره	بسامد	تولدی دیگر	ایمان بیاوریم	جمع	شماره	بسامد	اسیر	دیوار	جمع
1	شب و تاریکی	80	35	108	8	دل	12	8	20
2	عشق	45	15	60	8	لحظه	12	3	15
3	پنجره	30	25	55	9	خدا	7	3	10
4	گور و مرگ	25	10	35	10	امید	5	3	8
5	ستاره	28	7	35	11	حسرت	3	1	4
6	دست	25	5	30	12	آغوش	3	1	4
7	بوسه	17	3	20	14	زندان	3	1	4

پرسش‌های فرخزاد از خداوند در "عصیانی"‌ها از بافت و خمیره همان پرسش‌هایی است که انسان عمیقاً مذهبی را بر مذهب و سختگیری‌های مذهبی می‌شوراند. تشبیهات و استعاره‌هایی که فرخزاد در "عصیانی"‌ها به کار می‌گیرد عروسکان اسیر در دست یک بازیگر، حرام بودن می و عشق در این جهان و سیل بودن می و مستی و حوریان بهشتی در آن جهان، سودا کردن چشمه سلسیل و سایه سدر و طوبی با می‌خوارگی و رسوایی و بدن‌نامی بافت و فضای این شعرها را از واژه‌ها و مفاهیم آشنای مذهبی و عرفانی می‌انبارد، و جهان‌زبانی فرخزاد را به زبان برخی از عارفان اسلامی در همدلی با ابلیس - نخستین کسی که پرسید، چون و چرا کرد، نه گفت و تا آن جا رفت که سرور آزادگان و عاشقان نام گرفت - نزدیک می‌کند. ابلیس در شعر فرخزاد مثل خود او در آن سال‌ها دو چهره دارد. هم به رنگ دنیا و زندگی و از جنس شعر و عشق و جوانی است، و هم آفریده ناتوان، شرمگین ننگ‌آلوده، و رسوای گریانی که، از راهی که خدا پیش پایش گذاشته بیزار است و با آن که تقدیرش گناهکاری است، آرزویی جز رهایی از گناه ندارد. شفיעی کدکنی به این دوگانگی چهره ابلیس چنین اشاره می‌کند " در ادب ایران و جهان دو تلقی نسبت به ابلیس وجود دارد، یکی همان است که از کتاب‌های دینی ناشی شده و او را منشأ همه بدی‌ها می‌شناسد. تلقی دوم که غیرمتعارف یا عرفانی است، با نظر دلسوازان و حتی مساعد به او نگاه می‌کند. بدیع‌ترین توجیه و تعبیر از ابلیس را ما در عرفان ایرانی می‌بینیم، و حتی سعدی تا بدان جا رفته که زیباترین شمایل را به او ببخشد، و کسانی را که با او دشمنی می‌ورزند، ناآگاه یا مغرض بخواند. (14) در ادبیات فارسی، به گفته شفיעی کدکنی، نخستین دفاعیه ابلیس، که شاید زیباترین آن‌ها نیز باشد، از سنایی غزنوی است. (مرگ 529 هجری) ابلیس در این شعر از یگانه بودنش با خدا، از رانده شدنش از بهشت، از سرگردانی و آوارگیش، از این که نماز هفتصد هزارساله و هزاران هزار خزانه طاعتش را به پشیزی نخریدند و آدم خاکی را بر او برگزیدند، و از پنهان‌کاری و مکر خدا به زبانی پر زنگار از غم، سخن می‌گوید. در سراسر شعر سنایی و برخی از بندهای شعر فرخزاد پرسونای شاعرانه یا من‌گوینده شعر از آن ابلیس است. سنایی در این شعر از زبان ابلیس چنین آغاز می‌کند.

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود
سیمرخ عشق را دل من آشیانه بود
بر در گهم، ز خیل فرشته سپاه بود

عرش مجید، جاه مرا آستانه بود
در راه من نهاد، نهان، دام مگر خویش
آدم میان حلقه آن دام دانه بود
می خواست تا نشانه لعنت کند مرا
کرد آن چه خواست، آدم خاکی بهانه بود
... هفتصد هزار سال به طاعت ببوده ام
وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود... (15)

در شعر فرخزاد نیز ناله‌های ابلیس از سرنوشت غمبارش، و از خوابی که خدا برایش دیده است، به همین شیوه آشنای کهن، به آسمان بلند است.

خالق من او، و او هر دم به گوش خلق
از چه می گوید چنان بادم، چنین باشم
من اگر شیطان مکارم گناهم چیست
او نمی خواهد که من چیزی جز این باشم

دوزخش در آرزوی طعمه‌ای می سوخت
دام صیادی به دستم داد و رامم کرد
تا هزاران طعمه در دام افکنم، ناگاه
عالمی را پرخروش از بانگ نامم کرد... (16)

فرخزاد در این سالها تماشاگر حیرت زده درام مذهبی گناه و بی گناهی است که خدا و ابلیس و انسان بازیگران آنند، گذشته از کلام خدا به سخنان ابلیس نیز، که روایت دگراندیشیده‌ای از این درام ازلی بدست می دهد، گوش می سپارد. و به دریافت و برداشت تازه‌ای از گناه و بی گناهی می رسد که شعر او را با همه تازه بودنش، یک بار دیگر، در جهت بسیار ژرف شعر کهن فارسی قرار می دهد، در جهت به دور ریختن پوست و یافتن هسته و معنی و غوطه خوردن در آگاهی‌های مستی آور. شعر برای فرخزاد در این سالها، به معنای دقیق کلمه، یک آئینه است. فرخزاد روبه روی این آئینه می نشیند و همه آنچه را که در تاریکی شبها و پوشاندگی پرده‌ها بر او می گذرد، همراه با سخنانی که از ابلیس می شنود، همه را به آئینه می گوید. آنچه را که از خدا پنهان نمی داند در آئینه شعرش آفتابی

می‌کند و در برابر چشم دیگران به تماشا می‌گذارد. اما در این پرده معنای فاصله گرفتن از خود، نگاه کردن به خود، و برگشودن چشم‌ها به بیهودگی پوسته‌ها و بزگیری از خود و رسوا کردن خود، هم‌چنان که در زندگی عارفان بزرگ می‌بینیم معنایی بزرگ نهفته است معنای حرکت از بیرون آینه به درون آن، معنای آینه شدن و زیستن آینه‌وار. نیاز به رها شدن از "خودهای اسیرکننده دیگران" و رسیدن "به نقاب‌هایی که چهره همه روزها و رویدادها را کدر می‌کند خود آزاد و راحت"، نیاز به دگرگون شدن و سرودن روایت این دگرگونی در واژه‌ها در بیش‌تر شعرهایی که فرخزاد در این دوره می‌سراید، و هم‌چنین در مصاحبه‌ها و نامه‌هایش، آشکارا به چشم می‌خورد.

تا به خود آزاد و راحت و جدا از همه خودهای اسیرکننده دیگران نرسی، به هیچ چیز نخواهی رسید. تا خودت را در بست و تمام و کمال در اختیار آن نیرویی که زندگیش را از مرگ و نابودی انسان می‌گیرد، نگذاری موفق نخواهی شد که تمام زندگی خودت را خلق کنی. (17)

دومین دوره شعرگویی فرخزاد، در سال 1345 با انتشار مجموعه تولدی دیگر آغاز می‌شود و با انتشار مجموعه ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، در سال 1346 به پایان می‌رسد. (18) جهان شعر فرخزاد در این دو مجموعه، همچنان که بسیاری از پژوهندگان آثارش اشاره کرده‌اند جهان تازه‌ای است. فرخزاد در این دو مجموعه از دو بیتی پیوسته که سبک نخستین دوره شعرسرایی او را مشخص می‌کند فاصله می‌گیرد. (20) زبان شعر او به زبان گفتار که زنده‌ترین و نزدیک‌ترین زبان به زندگی است نزدیک‌تر می‌شود.

واژه‌هایی که پیش از این از شعر او رانده می‌شدند به فضای شعرش گام می‌گذارند و شعری می‌شوند. در تن این واژه‌ها که هاله معنایی و توان رسانشی تازه‌ای پذیرفته‌اند زندگی تازه‌ای آغاز می‌شود. محمد حقوقی برای نشان دادن دگرشدگی‌های ذهنی و زبانی فرخزاد واژه‌های بسامدی این دوره از شعرسرایی او را با واژه‌های بسامدی دوره نخستین برابر می‌نهد و به نو شدن جهان زبانی او چنین اشاره می‌کند. "اما این کلمات در دوره دوم شعرسرایی فرخزاد... یا به کلی حالت بسامدی خود را از دست می‌دهند و جا به واژه‌های دیگر می‌سپارند و یا از درجات پایین‌تر به پله‌های بالاتر فراتر می‌روند." (21)

بازنگری واژه‌های بسامدی این دوره نشان می‌دهد که واژه‌هایی چون شب و تاریکی، و گور و مرگ، اگرچه در هر دو دوره با بسامد بالا تکرار می‌شوند، اما در دوره دوم پیوند خود را با رویدادهای گناه‌آلودی که در تاریکی شب‌ها می‌گذرد از دست می‌دهند و کلید

واژه عشق، با بسامد بسیار بالاتر، به جای هوس و گناه از یک سو، و گور و مرگ و زندان، از سوی دیگر، با پنجره، ستاره، دست، بوسه، و لحظه همنشین می‌شود که به ترتیب 55 بار، 35 بار، 30 بار، 20 بار، 15 بار تکرار می‌شوند. (22) از همه بنیانی‌تر اینکه دو واژه یا مفهوم هوس و گناه، که در دوره نخست به ترتیب 43 بار و 24 بار تکرار می‌شوند، در این دوره به طور کلی از فرهنگ واژگان فروغ کنار می‌روند. حذف دو واژه گناه و هوس، که در فرهنگ ما معنای به هم پیوسته دارند، و همنشینی عشق با واژه‌های شسته از زنگار گناه به دگرگونی بنیانی دیگری در جهان زیستی و زبانی فرخزاد اشاره می‌کند که خاستگاه آن، در ساختار عمیقاً مذهبی ذهن او، دریافت عمیقاً اندیشیده او از هنجارهای مذهبی و اخلاقی و فرهنگی و پیوند تازه او با خدا است. به سخن دیگر، رسوایی و بدنامی به جای آن که فرخزاد را از خدا براند به خدا نزدیک‌تر می‌کند، و سرانجام راهش از راه دیگرانی که خدا و داور درونی را، تنها در چهره خشن و کیف‌دهنده آن به جا می‌آورند جدا می‌شود. فرخزاد در شعر "فتح باغ"، که از زیباترین شعرهای دومین دوره شعرسرایی اوست، یک‌بار دیگر، رویدادهای باغ عدن را از پنجره سرد عبوس "ارزش‌های سرپوش گذارنده اخلاقی و مذهبی می‌بیند و سیب را، که پروانه گام نهادن اوست به ساحت چشم گشودگی و آگاهی "از آن شاخه بازیگر دور از دست" می‌چیند، همه آن چه را که در سرآغاز آفرینش میان خدا و آدم و ابلیس می‌گذرد، از نو تماشا می‌کند، و روایت تازه و از نو اندیشیده‌ای از رانده شدن آدم و حوا سردودمان همه گناهکاران از بهشت به دست می‌دهد. در این روایت تازه گناه ابلیس دروغ‌گویی و فریب‌کاری او نیست. گناه ابلیس باز کردن چشم آدم و حواست بر همه آن چه خدا از آن‌ها پنهان نگاه داشته است. در باغ بهشت تنها خداست که می‌داند و تنها اوست که از برهنگی آدم و حوا آگاه است. اما در این روایت تازه انسان شریک دانایی و آگاهی خداست. نه تنها نیک و بد را می‌شناسد و برای برهنگیش چاره‌ای می‌اندیشد، بلکه می‌آموزد که پرسد و بشناسد و راهش را، دیگر نه به وسوسه ابلیس، بلکه آن چنان که اقتضای میل و اراده خود اوست انتخاب کند. در پیچ و خم‌ها و پاگردهای زندگی و شعر فرخزاد در این سال‌ها، از وسوسه‌ها و سرپیچی‌های ابلیس، از خشم و کيفر خدا، و از پیچیده‌های لرزانی که در ظلمت شب‌های گناه می‌گذرد، نشانی نیست. پنجره‌ها به روشنایی روز برگشوده است. در فضای شعر و زندگی اجاقی هست که در آن اشیاء بیهوده، همه، می‌سوزند. خرگوشان و عقابان و ماهیان که همه آفریدگاران خدایند و همه از عشق و زندگی بدون بیم گناه سرشار هادیان راه و دلیلان زندگی‌اند، از آن‌هاست که فرخزاد می‌پرسد که "چه باید کرد؟" و از آن‌هاست که می‌آموزد که باید حساب خودش را از

حساب دیگران و ارزش‌ها و هنجارهای همگانی و همه‌پسند، و از همه آنچه چون غباری بر
چهره زندگی و شعرش می‌نشیند، جدا کند. (23)

فرخزاد در این سال‌ها به نویسندگان و شاعرانی شبیه می‌شود که گویا از سیاره دیگری به
زمین می‌آیند تا زیبایی و زشتی، گناه و بی‌گناهی، و زمین و آسمان را، آن چنان که ما
دیگر از دیدنش ناتوانیم، ببینند و برایمان معنا کنند. در ادب کلاسیک فارسی شماره چنین
شاعرانی اندک نیست. حافظ، به عنوان نمونه‌ای از این شاعران، "کلمات رند و خرابات و
میکده را از مفاهیم حقیر آن بیرون می‌آورد و مفاهیمی والا و بلند به آن می‌بخشد، کلماتی
را که دارای مفاهیم والا و مقدس هستند به مقامی نازل تنزل می‌دهد و قدرت خود را در هر
دو وضع نشان می‌دهد ... در ترازوی شعر (او) ... آنچه مقدس است نامقدس و آنچه
نامقدس است مقدس می‌گردد." (24) جهان زیستی و زبانی فرخزاد نیز این رویداد
زیروزبرکننده را پشت سر می‌گذارد و جلوه‌گاه همان برداشت و دریافتی از عشق و گناه
می‌شود، که بیان آن برگ‌های ادبیات ایران و جهان را به واژه‌ها و شعرهای ناب می‌آراید.
فرخزاد در این سال‌ها، از رویداد عشق و "پیوند و آمیختگی دو جسم و زیبایی قدسی آن
که به نماز و ستایشی می‌ماند" (25) به زبانی دیگر سخن می‌گوید، با معشوق "یگانه" به
سرآغاز رستن‌ها و شکفتن‌های ابدی می‌رود و او را به درخت و آب و آتش پیوند می‌زند.
این جهان تازه که در آن خدا به زمین می‌آید و با معشوق یکی می‌شود هم از سر ریز
گریزه‌ها و کشش‌های زیستی سرشار است و هم از گنگی و بی‌واژگی آمیزش بدون عشق
برمی‌گذرد. هاله معنایی و توان‌رسانشی و فرابرنده عشق در این دوره از شعرسرایی فرخزاد
به آن مفهوم و یا "حدی از عشق" که به گفته خودش "امروز دیگر وجود ندارد" و "در
چارچوب خصوصیات ... زمان حس مهجوری" است نزدیک می‌شود.

من در مثنوی عاشقانه می‌خواستم یک حدی از عشق را بیان کنم که امروز دیگر وجود
ندارد، به یک جور تعالی رسیدن در دوست داشتن و من رسیده بودم. و این حالت امروزی
نبود ... آن حسی که در من بود با این حرف‌ها فرق داشت، آن حس مرا ساخت و مرا کامل
خواهد کرد. می‌دانم ... به هر حال آن حس در چارچوب خصوصیات آن زمان، حس
مهجوری بود. (26)

لایه‌های ژرف معنایی مثنوی عاشقانه، صورت‌هایی از خیال که فرخزاد در بیان آن حس سازنده و کامل‌کننده به کار می‌گیرد، بی‌خویشتنی و از میان برخاستنش در برابر معشوقی که نه مثل معشوق عارفان آسمانی، بلکه آشکارا زمینی و آدمی‌وار است، درغش بر عمری که با "من" خودش زیسته است، یک بار دیگر راه شعر و زندگی او را با همه نو بودن و امروزی بودنش در مسیر شعر و زندگی عارفان و شاعران بزرگ ایرانی قرار می‌دهد. آن چه فرخزاد رسیدن به "یک جور تعالی" از راه عشق می‌داند، نیازمند ذهنیتی است استوار بر ایمانی عمیق به یگانگی خدا، ذهنیتی که در ادیان تک‌خدایی می‌بالد و ریشه می‌دواند. زبان و نظام بسیار خدایی، همچنان که به طور نمونه در یونان باستان می‌بینیم، جای آشکاری برای "یگانگی" و کامل شدن از راه عشق باز نمی‌کند. نکته بسیار بنیانی در ادیان تک‌خدایی مرد بودن خدای یگانه است که عشق مرد به زن را از شمار این عشق‌های کامل‌کننده "تعالی‌بخشگ" کنار می‌گذارد. مردان در ادیان تک‌خدایی آئینه عشق‌های نجات‌دهنده را به سوی آسمان برمی‌گردانند. به گفته ژاک لاکان برای زنانی که ساختارهای مذهبی ادیان تک‌خدایی را درونی کرده‌اند، اوج سرخوشی جنسی تنها با عاشق شدن و تنها در صورت یگانه‌پنداری معشوق با خدا میسر است. این زنان، اگر عاشق باشند، در برابر معشوق، شبیه به عرفا و قدیسیان در برابر خدا، یکسره از میان برمی‌خیزند، در پیوستگی با معشوق چیزی بیش از آمیزش جنسی و برگزیده از آن طلب می‌کنند، و باز هم مانند عارفان بی‌پروا و شرم از عشق سرشار می‌شوند. جز از عشق نمی‌گویند، و این شور عاشقانه را به زنگار گناه نمی‌آلایند. (27) گذشته از "مثنوی عاشقانه" و بسیاری از شعرهای دومین دوره شعرگویی فروغ که از نشانه‌های این عشق سرشار است، و گذشته از "ای یار، ای یگانه‌ترین یار" که چون ترجیع‌بندی در شعر بلند "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد" تکرار می‌شود، به شعرهای پراکنده‌ای از این دست در نخستین سال‌های شعرسرایی فرخزاد نیز برمی‌خوریم، که دوره‌های شعرسرایی او را، به ویژه از نظر مفاهیمی مثل خدا، عشق و گناه، چون منزلگاه‌های یک راه، به هم پیوند می‌دهد.

بسکه لبریزم از تو می‌خواهم
چون غباری ز خود فرو ریزم
زیر پای تو سر نهم آرام
به سبک سایه تو آویزم

"از دوست داشتن"، اسیر

اگر به سویت این چنین دویده‌ام
به عشق عاشق نه بر وصال تو
به ظلمت شبان بی فروغ من
خیال عشق خوشتر از خیال تو

"قهر"، دیوار

او شراب بوسه می‌خواهد زمن
من چه گویم قلب پر امید را
او به فکر لذت و غافل که من
طالبم آن لذت جاوید را
من صفای عشق می‌خواهم از او
تا فدا سازم وجود خویش را
او تنی می‌خواهد از من آتشین
تا بسوزاند در آن تشویش را

"ناآشنا"، اسیر

عشقی به من بده که مرا سازد
هم چون فرشتگان بهشت تو
یاری به من بده که در او بینم
یک گوشه از صفای سرشت تو

تنها تو آگهی و تو می‌دانی
اسرار آن خطای نخستین را
تنها تو قادری که ببخشایی
بر روح من صفای نخستین را

"در برابر خدا" اسیر (28)

به نظر می‌رسد به کارگیری استعاره‌هایی چون گناه نخستین، شیطان در ردای سرخ و درخت سیب، که در شعرهای فرخزاد تکرار می‌شود، حاصل آشنایی او باشد با ادبیات غرب و روایت‌های توراتی و انجیلی آفرینش. آن چه نزدیکی به آن در قرآن منع شده درختی است در باغ عدن "... ای آدم، تو و همسرت در بهشت آرام گیرید، و از آن به فراوانی، از هر جا خواهید، بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستمکاران می‌شوید." (29) در شعر حافظ، به عنوان یک نمونه، به دانه گندم و میوه، هر دو، برمی‌خوریم. (پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم) و (اگر از باغ تو یک میوه بچینم چه شود، پیش پایی به چراغ تو ببینم چه شود؟) در بیت اخیر رابطه میان چیدن میوه و آگاهی، که شعر "فتح باغ" فرخزاد بر آن استوار است، به روشنی به چشم می‌خورد. از این گذشته در روایت قرآنی آفرینش، برخلاف مسیحیت که در آن انسان به گوهر گناهکار شناخته می‌شود و بار گناه نخستین بر دوش همه فرزندان آدم و حوا به یک میزان سنگینی می‌کند پروردگار گناه آدم را پیش از راندن او از بهشت می‌بخشد. «پس از آن پروردگارش برگزیدش و توبه او پذیرفت و هدایتش کرد.» (30) به نظر می‌رسد که فرخزاد، اگرچه مفاهیم توراتی آفرینش را نیز به کار می‌گیرد، اما با گناه و گناه‌پذیری انسان در روایت قرآنی آن که ادبیات عرفانی فارسی نیز بر بنیاد آن استوار است آشنا تر است. به روایت تورات و انجیل و قرآن از اسطوره آفرینش خدا آدم و حوا را در باغ عدن که در آن از مرگ و بیماری و رنج و ... آگاهی نشانی نیست جای می‌دهد و به آن‌ها فرمان می‌دهد که میوه درخت معرفت را نخورند (روایت یهودی مسیحی) و یا به آن درخت نزدیک نشوند (روایت قرآنی). آدم و حوا از فرمان خدا سر می‌پیچند، چشمشان به نیک و بد گشوده می‌شود، به باغ و به خود می‌نگرند، عریانی خود را می‌بینند، و شرمسار و مرگ‌پذیر می‌شوند. به سخن دیگر، لحظه آشنایی انسان بهشتی با شرم، با لحظه آگاهی او از میرندگیش همزمان است. شعر و ذهن فرخزاد نیز در این سال‌ها به تجربه همزمان شرم آشنایی و مرگ آگاهی تن می‌سپارد و در سویه دیگری از اروس نیز غوطه‌ور می‌شود، در آن سویه‌ای از اروس که کارش ساختن یک چارچوب است، چارچوبی که فضای درون آن مهلت سرخوشی ماست، مهلت ما برای لذت بردن، پیش از آن که با سر به سوی لبریز شدن از لذت، به سوی تمام شدن، و به سوی مردن بدویم. این چارچوب، هم راه ما را برای رسیدن به نقطه‌ای که در آن زندگی، ابدیت و عقل و عشق، همه، بی‌معنا می‌شود باز می‌کند و هم رسیدن ما را به آن نقطه به تعویق می‌اندازد. این بخش از اروس به سوی از میان برداشتن مرزهای انسانی ما در جریان است، از این مرزها درمی‌گذرد، به سوی یک مطلق،

مطلقی که تنها در مرگ می‌توان به آن رسید، پیش می‌رود. کشش مرگ در درون اروس زندگی می‌کند. در همین جاست که فروید زندگی را در شتابی شوریده‌وار به سوی مرگ جاری می‌بیند، اصل لذت را در خدمت اصل مرگ می‌گذارد، و لذت را، اگر بیم از مرگ و تمام شدن نباشد بی‌معنا می‌داند. شاید در شعر کمتر شاعری به روشنی شعر فرخزاد نسبت نیندیشیدنی ولی دریافته‌ی مرگ و اروس منعکس و دریافته‌ی است. شعر فرخزاد در این سال‌ها با "شور تند مرگ در همخوابگی" آشناست، از ناپایداری "لحظه‌های سعادت"، و "دست‌های سبز جوان (ی) که زیر بارش یک ریز برف مدفون" خواهد شد آگاه است (31)، و در جهت آشنایی با پرسش‌های بنیانی هستی سیر می‌کند؛ در جهت گام گذاشتن به ساحت دیگری از آگاهی و دیداری دوباره - و این بار با چشمانی باز- از بهشتی که در آن مرد و زن هر دو برهنه‌اند و شرم را نمی‌شناسند، و هشیاری به این چرایی که چرا لحظه آگاهی با لحظه آشنا شدن با شرم همزمان است؛ هشیاری به چرایی شرم؛ با شرم از برهنگی و برهنه‌خوانی زبان؛ سرآغاز آشنایی با رازپوشیدگی و معنای برگ انجیر. راز جنگ پایان‌ناپذیر نیروی اروس با ساختارهای اخلاقی و اجتماعی؛ راز تمدن و نارضایی‌های آن و راز ناگزیر بودن ما از کنار آمدن با هر دو راز استعاری بودن زبانی که همه زندگان با آن آشنایند و همه لایه‌های معنایی آن را می‌خوانند، اما دلشان می‌خواهد در برگی از انجیر پنهانش کنند؛ راز زبان عارفان و شاعرانی که زبانشان هم زبان پدیداری اروس است در فراگیرترین مفهوم آن و هم این زبان را در پرده‌ای از شرم و ایهام می‌پوشاند؛ راز زبان حافظ که فروغ آرزو داشت روزی بتواند مثل او شعر بگوید؛ زبانی که همزمان پوشاننده است و پرده برگیرنده؛ هم سرشار از جسم است و هم پوستی بر این سرشاری می‌پوشاند؛ همان پوستی که در شعرهای حافظ و شعرهای فروغ، جابه‌جا، از "انبساط عشق" ترک می‌خورد، عشقی که چه بسا با هنجارهای مذهبی و اخلاقی نیز در تضاد است، اما در سختگیرترین و مذهبی‌ترین فرهنگ‌ها نیز ستایش می‌شود و زبانی نزدیک به زبان کتاب‌های مذهبی در بیان آن به کار می‌آید؛ مثل عشق زلیخا به یوسف، عشقی که زندگی اروس را چون شطی از شیفتگی و دلباختگی در زندگی و شعر جاری می‌کند و ایماژهای جنسی آن با ایماژهای مقدس چندان تفاوتی ندارد. بد نیست به نمونه‌هایی از ایماژهای عاشقانه دومین دوره شعرسرایی فرخزاد نگاهی بیندازیم.

من حس می‌کنم

من می‌دانم

که لحظه نماز کدامین لحظه است

اکنون ستاره‌ها همه با هم همخوابه می‌شوند...
با من رجوع کن
با من رجوع کن
به ابتدای جسم
به مرکز معطر یک نطفه
به لحظه‌ای که از تو آفریده شدم
با من رجوع کن
من ناتمام مانده‌ام از تو ...
و اکنون محراب جسم من آماده عبادت عشق است ...
بگذار پر شوم
شاید که عشق من
گهواره تولد عیسای دیگری باشد

"دیوارهای مرز"، تولدی دیگر

... و زخم‌های من همه از عشق است
از عشق، عشق، عشق
من این جزیره سرگردان را
از انقلاب اقیانوس
و انفجار کوه گذر داده‌ام
و تکه تکه شدن راز آن وجود متحدی بود
که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به وجود آمد

ایمان بیاوریم (33)

در فضای شعر فروغ فرخزاد، در تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، تن و روان، که در بخش بزرگی از ادبیات فارسی به اندازه زمین و آسمان از هم دورند، در یک مهرورزی شوریده‌وار به هم می‌آمیزند و چون آبخاری در شعر فرو می‌ریزند. و زبان به جان تن سپردن به فوران خام غریزه‌ها و کشش‌های جسمانی، چون زمینی هموار و بی‌دست‌انداز سیلاب‌ها و موج‌های تند را آرام می‌کند، چون جریانی روشن و آرام از خود عبور می‌دهد

و به تجربه‌ای که تنها در ساحت روان می‌تواند بگذرد تن می‌سپارد. فرخزاد در این سال‌ها، سال‌های بی‌گناهی و شرم‌آشنایی و پوشیده‌گویی، حس‌ها و واژه‌های رام و دست‌آموز را در لایه‌های درهم‌پیچیده معنایی می‌پوشاند و هاله‌مه‌آلودی به گرد آن‌ها می‌کشد. دستیابی فرخزاد به زبان استعاری در بیان عشق و دلدادگی، که از منطق مکانیزم‌های دفاعی روان، به ویژه مکانیزم جابه‌جایی، پیروی می‌کند، توان رسانشی ایماژهای شعری او را از دایره در خود فرو بسته تک معنایی می‌رهاند. "این ... شیوه بیان معانی سبب می‌شود که تا خواننده در فضای معنایی شعر به کمال آزادی در عرصه معانی راه یابد، آزادی از آن دست که فقط ... به زیبایی متعهد است و دیگر هیچ. و شعر حافظ درست بر تارک این ... طرز عرصه معنا می‌درخشد." (34) در جهان زبانی فرخزاد در این سال‌ها نزدیک‌ترین معناها به جسم و حس با دورترین آن‌ها به هم می‌آمیزد. در شعرهای این دوره به جای "گر بوسه خواهی از لب من بستان"، "گنه کردم گناهی پر ز لذت"، "ترا می‌خواهم ای آغوش جان‌بخش"، "دیر آمدی و دامن از کف رفت" و "دو چشمش گناه می‌خندید"، که تک معنایی آن‌ها راه را بر پدیداری معناهای دیگر می‌بندد و عرصه را بر خیال خواننده تنگ می‌کند، به شعرهایی برمی‌خوریم که در آن‌ها نشانه‌ها به آسانی دست خود را رو نمی‌کنند و صورت‌های خیال بازیگرانی تردستند. در زبان پدیدار کننده و پوشاننده این شعرها رویداد عشق و آمیختگی به ساحتی بر گذشته از تضاد گناه و بی‌گناهی فرا می‌روید، بسیار معنایی جای تک معنایی را می‌گیرد، آفاق تفسیرپذیری شعر می‌گسترده و «خواننده در فضای معنایی شعر به کمال آزادی در عرصه معانی راه (می) یابد».

دیدم که در وزیدن دستانش
جسمیت وجودم تحلیل می‌رود...
دیدم که می‌رهم
دیدم که می‌رهم
دیدم که پوست تنم از انبساط عشق ترک می‌خورد...
در یکدیگر گریسته بودیم
در یکدیگر تمامی لحظه بی‌اعتبار وحدت را
دیوانه‌وار زیسته بودیم

"وصل"، تولدی دیگر

خطهای بی‌قرار مورب
اندام‌های عاصی او را
در طرح استوارش دنبال می‌کنند

"معشوق من"، تولدی دیگر

سخن از پیوند سست دو نام
و هماغوشی در اوراق کهنه یک دفتر نیست...
سخن از زندگی نقره‌ای آوازی است
که سحرگاهان فواره کوچک می‌خواند

"فتح باغ" تولدی دیگر (35)

این استعاره‌ها، که هم دست یابند و هم دور از دست، هم بار اورتیک دارند و هم این بار را در پرده‌ای از بارهای معنایی دیگر می‌پوشانند، شعر و مخاطبان شعر را در یک فضای مشترک هرمنوتیک، به دور هسته‌ای از خیال‌پردازی‌هایی که همه در آن شریکند، گرد هم می‌آورد. مرزها و کوچه پس‌کوچه‌های این فضای بسیار گسترده هرمنوتیک را، که در آن همه ساکنان یک زیست بوم فرهنگی زبان هم را می‌فهمند و همه، بی‌آن که به روی خودشان بیاورند، می‌دانند در پس پرده در پس برگ انجیر چه می‌گذرد، جنگ و گلاویزی پایان‌ناپذیر اروس با هنجارهای مذهبی و اخلاقی در طول قرن‌های دراز سامان داده است. آشنایی فرخزاد در دومین دوره شعرسراییش با نظام نشانه‌ای این فضا شعر او را به ساحتی برمی‌کشد که در آن همه چیز در بینشی استتیک غوطه‌ور است و طبیعت و اخلاق با هم سازگارند. در این فضا، که زیستگاه شعر و هنر و زیبایی ناب است، داوران همه مهربانند و با راز زبان اروس و پدیداری شرمگنانه آن در شعر آشنا. در برگشودگی لبخندی که به گوشه لب داوران می‌نشیند بسیاری از نه‌ها "آری" می‌شود و "نشدنی" ها "شدنی" و چه بسا ستودنی هم. در همین ساحت پرنیانی و دلاویز است که شعر شاعری چون حافظ، با همه اورتیسم نهفته در آن، قرن‌هاست که سرخوشانه و رندانه به مثابه زبان غیب آرمیده است. شاعری به گفته خود فروغ توانا به برقراری رابطه "با تمام لحظه‌های صمیمانه تمام زندگی‌های تمام مردم." طیف گسترده کسانی که امروز با شعر فرخزاد از صمیمانه‌ترین لحظه‌های زندگیشان گذر می‌کنند، در گوشه و کنار آن گوشه‌هایی از زندگی خودشان را

می‌جویند و می‌یابند، و شعر او را، با همه ناهم‌زمانیشان با یکدیگر، یک زبان می‌ستایند، گواه گام نهادن فرخزاد است به این فضای پرنیانی و هم‌خانه‌شدنش با شاعران عاشقی که چون خود او با عشق برگزیده از گناه و با راز پدیداری شرم‌آگین اروس در شعر آشنا بوده‌اند، و پیش از او به سرزمین عاشقان بی‌گناه فرهنگ ما راه یافته‌اند. شماره کسانی که در دو سه دهه اخیر، به ویژه در ایران، شعر و زندگی فرخزاد را از دیدگاه‌های گوناگون بررسی کرده‌اند کم نیست. بسیاری از آن‌ها در ساختار استعاری و زبان نمادین دومین دوره شعرسرایی او معنایی چه بسا ناهمخوان و ناسازگار با معنای دیگران یافته (و یا جسته) اند. اما در این نوشته‌ها نه تنها به گناه و گناهکاری اشاره‌ای نیست، بلکه چهره شعر و زندگی فروغ، پالوده از زنگار گناه، در همه آن‌ها به روشنی و سپیدی می‌زند. بر فضای این نوشته‌ها سگرمه‌های در هم داوران عبوس دیروز سنگینی نمی‌کند. میان شعر فرخزاد و هنجارهای مذهبی و اخلاقی نه تنها جنگی نیست، بلکه گاه روزه‌داران دوستدار شعرش با نام او افطار می‌کنند، (36) بر مزارش فاتحه می‌خوانند (37)، و شعرش را در کنار شعر مولانا، حافظ، سنایی، جامی، عراقی ... به "سرزمین قداست شاعرانه"، که "عبور از سنگلاخی طولانی را می‌طلبد" برمی‌کشند. (38)

از گناهکاری "عشق‌آلوده و رسوای" نخستین سال‌های شعرسرایی فروغ تا بیگناهی عاشقی که در سال‌های پایانی زندگی او "گهواره تولد عیسای دیگری" است، از هم‌زمانی فروغ با شهریار که می‌گفت "هم شعرش را خراب کردند و هم اخلاقش را" تا رهیدنش از دام "خودهای اسیرکننده دیگران" دستیاب به معیارهای تازه‌ای در داوری گناه و بیگناهی، و سرانجام، گام نهادنش به سرزمین "قداست شاعرانه" که دوستداران شعرش به او هدیه کرده‌اند راه درازی است. فرخزاد در "عبور از سنگلاخ طولانی" این راه دراز "جزیرت‌گردان (عشق) را از انقلاب اقیانوس و انفجار کوه گذر داده" و "راز آن وجود متحدی (را) که از کوچکترین ذره‌هایش آفتاب به وجود می‌آید" با ما در میان نهاده است. شاید در سال‌ها و قرن‌های دیگر شاعران دیگری که از پیچ و خم‌های این راه گذر می‌کنند پژواک شعر فروغ را بشنوند که: از آینه بپرس نام نجات‌دهنده‌ات را

1- ترجمه فارسی از "کتاب مقدس"، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، و به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل به چاپ رسید" نقل شده است.

2- قرآن مجید، ترجمه ابوالقاسم پاینده، سوره بقره، ص 5

3- فروید در تمدن و نارضایی‌های آن به نیروهایی اشاره می‌کند که فرهنگ‌های گوناگون در پدیدن رفتار آدمیان و نظارت بر آن به کار می‌گیرند و با فرا بردن دیوارها و مرزهای برناگذشتنی این نظارت را ممکن می‌کنند. اگرچه در بیش‌تر رساله‌هایی که فروید پس از انتشار رساله من و نهاد *The Ego and the Id* 1923 می‌نویسد، نقش عوامل فرهنگی و اجتماعی با اهمیت تمام مورد توجه است. اما تمدن و نارضایی‌های آن نقطه اوج توجه فروید را به ساختارهای همگانی روان نشان می‌دهد. در کارهای اولیه فروید هنوز نشانی نیست. اما در دهه‌های پایانی زندگی فروید، گذشته از لایه‌های فردی و از فرامن شخصی بخش ناخودآگاه روان، لایه‌های مشترک و همگانی آن نیز به عنوان خاستگاه مذهب و اخلاق و به دلیل نیروها و معیارهای ارزش گزارنده و داوری کننده آن مورد توجه قرار می‌گیرد. در تعریف تازه‌ای که فروید در این سال‌ها از ساختار روان به دست می‌دهد، همیشگی "نهاد" و "فرامن" روشن‌تر می‌شود، زبانشان الفبای مشترکی پیدا می‌کند، و در هر دو مورد، استوار می‌شود بر زبان خواست‌ها، کشش‌ها و غرایزی که جسم با آن به دنیا می‌آید و به شبکه در هم پیچیده "نه"ها و "آری"های فرهنگی و مذهبی و اجتماعی پا می‌گذارد.

برای آشنایی بیش‌تر با جوانب نظری این مباحث نگاه کنید به:

Fine, Reuben; *The History of Psychoanalysis, New Expanded Edition*; The Continuum publishing Company, New york, 1990, pp. 412- 436

The Future of an Illusion and Civilization and Its Discontent, The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud, ed. J. Starchy, London, Hogarth Press and Institute for Psychoanalysis

4- حقوقی، محمد، شعر زمان ما، انتشارات نگاه، تهران، چاپ دوم، 1373، ص 12

بسامدی به کل شعرهای هر مجموعه از نظر دور می ماند و نابرابری شعرهای هر مجموعه با مجموعه‌های دیگر، و هم چنین نابرابری شماره بندهای هر شعر با شعرهای دیگر تحلیل نتایج به دست آمده را با دشواری روبه‌رو می کند، اما نمودارها و تحلیل‌های کمی معمولاً بر دقت پژوهشی می افزاید. در کتاب شعر زمان ما نیز بهره‌گیری مؤلف از هر دو شیوه کیفی و کمی بر سودمندی و دقت مطالب آن بسیار افزوده است.

5- فرخزاد، فروغ، مجموعه اشعار فروغ، انتشارات نوید، آلمان، چاپ دوم، دسامبر 1992 شعر مورد اشاره از مجموعه اسیر، صص 47 و 48 نقل شده است. 6 یادنامه فروغ فرخزاد، زنی تنها، به کوشش حمید سیاه‌پوش، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، سال 1376، صص 7 و 352. فروغ، مجموعه اسیر، صص 47 و 48 نقل شده است.

6- یادنامه فروغ فرخزاد، زنی تنها، به کوشش حمید سیاه‌پوش، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، سال 1367، صص 352.

7- فرخزادع فروغ، مجموعه اسیر، صص 96-98

8- فرخزاد، فروغ، مجموعه دیوار، صص 167-169

9- اگر شعرهای فروغ فرخزاد را، که بیش از هر چیز دیگر زندگی نامه او هستند، با زندگی نامه‌های روشنفکر مذهبی اندیشی چون جلال آل‌احمد بسنجیم به نکات قابل توجهی برمی‌خوریم. آل‌احمد اگرچه در یک خانواده کاملاً مذهبی بزرگ می‌شود، و در نوشته‌های سیاسی و اجتماعی نیز سرانجام سر از مذهب به در می‌آورد، اما در زندگی نامه‌هایش با خدا سروکاری ندارد. آل‌احمد، آن‌گاه که از لغزش‌ها و سرپیچی‌هایش از هنجارهای اخلاقی و مذهبی می‌نویسد هم‌چنان که در یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات، و هم چنین سنگی بر گوری می‌بینیم به بهشت و دوزخ و به ناهمخوانی پندار و کردارش با معیارهای مذهبی نمی‌اندیشد و دست بخشش به سوی پروردگار دراز نمی‌کند. بر دوش آل‌احمد، درست برخلاف فرخزاد، بار مذهبی گناه سنگینی نمی‌کند. در اعترافات آل‌احمد به جای سه‌گانه سنتی گناه اعتراف آمرزش، سه‌گانه مدرن لغزش شلاق خودشناسی می‌نشیند. آن که باید ببخشد نه داور آسمانی، بلکه «من درونی» است که در جایگاه پروردگار اعترافات کلاسیک به روایت او از زندگیش و همه سرزنش‌ها و سرکوفت‌هایی که بر خودش روا می‌دارد با شکیبایی گوش می‌دهد. بیش‌تر با خود زندگینامه‌های آل‌احمد، از این نظرگاه خاص، نگاه کنید به: یاور، حورا "تأملی در

غربزدگی و پیوند آن با خود زندگینامه‌های آل احمد "گفتگو، شماره 30، زمستان، 79، تهران، صص 61_37

10- برای آشنایی با متن این گفته‌ها و برابری و نابرابری آن‌ها با اصل قرآنی و توراتی آن‌ها نگاه کنید به: عابدی، کامیار، تنها تر از یک برگ، زندگی و شعر فروغ فرخزاد، نشر جامی، تهران، چاپ اول، 1377، صص 19_26

Dabashi, Hamid; "Forugh Farrokhzad and the Formative Forces in Iranian Culture"; in Forugh Farrokhzad, A Quarter Century Later, ed, Michael C. Hillmann; Literature East & West; Inc; Austin, Texas, 1987; 26_30

11- فرخزاد، فروغ، مجموعه عصیان، ص 199

12- فرخزاد، فروغ، مجموعه عصیان، ص 207

13- شعرها و تشبیهات و استعاره‌های این بخش از مقاله همه از سه شعر نخستین دفتر عصیان است.

14- شفیعی کدکنی، محمدرضا، "ابلیس در روایات و ادب فارسی"، فصلنامه هستی، سال اول، شماره 4، زمستان 1372، ص 131

15- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان، با مقدمه و حواشی و فهرست، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، ابن سینا، تهران 1341، صص 871

16- فرخزاد، فروغ، مجموعه عصیان، ص 204

17- یادنامه فروغ فرخزاد، زنی تنها، ص 200

18- برای آشنایی با شعر و زندگی فرخزاد، برای نمونه نگاه کنید به:

Milani, Farzaneh; "Farrokhzad, Forugh" (1313/ 1935- 1345/ 1967); Encyclopaedia Iranica, ed. Ehsan Yarshater, Vol. IX, Columbia University, New York, pp. 324- 327

19- برای آشنایی بیش تر با زبان و فرهنگ واژگان فرخزاد نگاه کنید به: حقوقی، محمد، شعر زمان ما. عبدعلی، محمد، آسمان روشن شعر، فرهنگ اشعار فروغ فرخزاد، انتشارات فکر روز، چاپ اول، سال 1377 فرخزاد در این دوره از شعر سرایش واژه‌ها و ترکیباتی از این قبیل را، که در سنت شعری ایران جای آشکاری ندارند، به راحتی و بدون آنکه به بافت شعر او آسیبی برساند به کار می‌گیرد. خیابان تقویم قانون شناسنامه خاکروبه سیاه سرفه سوسک مدرسه زنبیل رتیل موش سردخانه خودکار فندک ادرار و هم‌چنین تعبیرها و تشبیهاتی مانند مرداب‌های الکل خمیازه‌های موذی کشدار دریافت ظلمت ادراک ماه ستاره‌های مقوایی هجای خونین دانش سکوت درک هستی آلوده زمین خطوط سبز تخیل شعور نور شهوت تند زمین ته مانده‌های روز وهم سبز درختان اجتماع نرگس‌ها پهنه‌های حسی وسعت کرم روزنامه.

20- برای آشنایی با وزن و ساختار شعر فرخزاد برای نگاه کنید به: آزاد تهرانی، محمود مشرف (م. آزاد) پریشادخت شعر: زندگی و شعر فروغ فرخزاد، ثالث، چاپ اول، تهران، 1376 نشر ترابی، ضیاءالدین، فروغی دیگر، نگاهی به شعرهای فروغ فرخزاد، نشر دنیای نو، تهران. کاتوزیان، محمدعلی همایون، "از گناهان فروغ فرخزاد"، ایران‌نامه، صص 264 287

21- حقوقی، محمد، شعر زمان ما، ص 12

22- برای آشنایی با تحولات فکری و عاطفی فرخزاد برای نمونه نگاه کنید به: شمیسا، سیروس، نگاهی به فروغ فرخزاد، انتشارات مروارید، تهران، چاپ اول، 1372 نیکبخت، محمود، از گمشدگی تا رهایی: شعر و زندگی فروغ فرخزاد، انتشارات مشعل. عابدی، کامیار، تنهاتر از یک برگ: زندگی و شعر فروغ فرخزاد. مختاری، محمد، انسان در شعر معاصر، درک حضور دیگری، انتشارات توس تهران، دوم، سال 1378، صص 559 624

حقوقی، محمد، شعر زمان ما، انتشارات نگاه، تهران، چاپ دوم، 1373 23
برای آشنایی با جوانب نظری این مبحث نگاه کنید به:

- Ricoeur, Paul; *The Symbolism of Evil*, tr. by Emerson Buchanan, Beacon Press, New York, 1969

- Georges, Gusdorf; "Scripture of the Self", in *Autobiography*; James Olney, Charlottesville, Oxford University press, 1988

برای آشنایی با مفهوم گناه در شعر فرخزاد، به ویژه شعر «فتح باغ» نگاه کنید به

Davaran, Ardavan; "The Conquest of the Garden: A Significant Instance of the Poetic Development of Forugh Farrokhzad"; in *Another Birth, Selected Poems of Forugh Farrokhzad*; Translated by Hasan Javadi & Susan Sallee; Albany Press: Middle Eastern Series #1; Emeryville, California, 1981; pp. 117-124.

Milani, Farzaneh, *Paradise Regained: Farrokhzad's "Garden Conquered"*; in *A Quarter Century Later*, ed.

Michael C. Hillmann; Literature East & West; Inc; Austin, Texas, 1987; pp. 91-104

Hajibashi, Zjaleh; "Redefining Sin"; *Forugh Farrokhzad, A Quarter Century Later*, ed. Michael C.

Hillmann; Literature East & West; Inc; Austin, Texas, 1987; pp. 67-72

برای آشنایی با پس زمینه‌های تاریخی و اجتماعی حس گناه در شعر فروغ فرخزاد نگاه کنید به

Milani, Farzaneh; "Formation, Confrontation, and Emancipation in the Poetry of Forugh Farrokhzad," in

Rebirth: Poems by Forugh Farrokhzad, Translated by David Martin; Cincinnati, Ohio, Mazda Publishers, 1985, pp. 123-33.

- "Love & Sexuality in the Poetry of Forugh Farrokhzad: A Reconsideration," *Iranian Studies* 15; 1982, pp.

117-128.

یادنامه فروغ فرخزاد، زنی تنها

آزاد تهرانی، محمود مشرف، پریشادخت شعر: زندگی و شعر فروغ فرخزاد

24 زریاب خویی، عباس، آینه جام، شرح مشکلات دیوان حافظ، انتشارات علمی، چاپ اول، زمستان

1368، صص 25 44 31